موضوع: بررسی شبهه استبعاد ظلم نسبت به حضرت زهرا (س)

شبهه استبعاد در مورد ظلم و ستم به حضرت زهرا (س)

شبهه ای در فضای مجازی نشر یافته که مساله ظلم و ستم هایی که به حضرت زهرا (س) وارد شده است را زیر سوال برده است. این شبهه بر اساس استبعاد و نه استدلال طرح شده است.

بیان شبهه

این مطلبی که گفته می شود از طرف صحابه برخوردهای ناگوار و خشنی نسبت به حضرت فاطمه (س) صورت گرفته و تهدید شده که خانه ایشان به آتش کشیده می شود و یا نهایتا منجر به آتش زدن درب خانه ایشان شد، خیلی بعید و غیر قابل قبول است. منشا این استبعاد دو چیز است:

1. جایگاه صحابه و مقام و مرتبه آنان از نظر ایمان و اعتقاد به پیامبر (ص) به گونه ای است که بعید به نظر می رسد دست به این برخوردهای ناگوار آنهم مدتی کوتاه بعد از رحلت پیامبر و نسبت به یادگار آن حضرت زده باشند.

2. چگونه می شود قبول کرد امیرالمومنین (ع) و عده ای از اصحاب که با ایشان در خانه زهرا (س) متحصن شده بودند، سکوت کرده و در برابر این حادثه تلخ اقدام نکرده باشد. آن هم شخصیت برجسته ای مانند علی (ع) که در صلابت و غیرت بی نظیر بود آن وقت ایشان در خانه باشد و این ظلم را نسبت به همسر خود ببیند اما واکنشی نشان نداده باشد؟ او که یک تنه حریف هزاران نفر بود چگونه است که در این حادثه سکوت کرده است، در حالی که افراد عادی در چنین مواقعی واکنش نشان داده و دفاع می کند.

پاسخ

اول: اذعان به این واقعه دلخراش در منابع اهل سنت و شیعه

هجوم به خانه حضرت زهرا (س) و تهدید به آتش زدن آن - که اگر افراد درون خانه بیرون نیایند آن را به آتش می کشیم-، در منابع مختلف حدیثی و تاریخی اهل سنت و شیعه بیان شده است.

1. از جمله در تاریخ طبری[[1]](#footnote-1) آمده است: «حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ كُلَيْبٍ، قَالَ: أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجُنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مصلتا بالسيف، فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فاخذوه»: عمر بن خطاب به منزل علی آمد و طلحه و زیبر و مردانی از مهاجرین در آنجا بودند و گفت: قسم به خدا که من شما را آتش می زنم یا اینکه برای بیعت بیرون آیید. زبیر در حالی که شمشیر به دست بود برون آمد اما پایش لغزید و زمین خورد. و کسانی که همراه عمر بودند به او حمله کرده و او را دستگیر کردند.

2. در کتاب الامامه و السیاسه[[2]](#footnote-2) آمده است: «وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه ، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال : والذي نفسه عمر بيده . لتخرجن أو لأحرقنها على من فيها ، فقيل له : يا أبا حفص ، إن فيها فاطمة ؟ فقال : وإن ، فخرجوا فبايعوا إلا عليا فإنه زعم أنه قال : حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي على عاتقي حتى أجمع القرآن ، فوقفت فاطمة رضي الله عنها على بابها ، فقالت : لا عهد لي بقوم حضروا أسوأ محضر منكم ، تركتم رسول الله صلى الله عليه وسلم جنازة بين أيدينا ، وقطعتم أمركم بينكم ، لم تستأمرونا ، ولم تردوا لنا حقا . فأتى عمر أبا بكر ، فقال له : ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة ؟ فقال أبو بكر لقنفد وهو مولى له : اذهب فادع لي عليا ، قال : فذهب إلى علي فقال له : ما حاجتك ؟

فقال : يدعوك خليفة رسول الله ، فقال علي : لسريع ما كذبتم على رسول الله .

فرجع فأبلغ الرسالة ، قال : فبكى أبو بكر طويلا . فقال عمر الثانية : لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة ، فقال أبو بكر رضي الله عنه لقنفد : عد إليه ، فقل له : خليفة رسول الله يدعوك لتبايع ، فجاءه قنفد ، فأدى ما أمر به ، فرفع علي صوته فقال : سبحان الله؟ لقد ادعى ما ليس له ، فرجع قنفد ، فأبلغ الرسالة ، فبكى أبو بكر طويلا ، ثم قام عمر ، فمشى معه جماعة ، حتى أتوا باب فاطمة ، فدقوا الباب ، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها : يا أبت يا رسول الله ، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة ، فلما سمع القوم صوتها وبكاءها ، انصرفوا باكين ، وكادت قلوبهم تنصدع ، وأكبادهم تنفطر ، وبقي عمر ومعه قوم ، فأخرجوا عليا ، فمضوا به إلى أبي بكر ... »: ابابکر جویا شد از قومی که از بیعت تخلف کرده بودند و نزد امیرالمومنین (ع) بودند. عمر را نزد آنها فرستاد. او آمد و آنها را ندا کرد در حالی که آنها در خانه علی (ع) بودند. آنها بیرون نیامدند. دستور داد هیزم آورند و گفت: قسم به خدایی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می آیید یا من خانه را با کسانی که در آن هست آتش می زنم. گفته شد ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه (دختر پیامبر) است. گفت و لو او در آن باشد این کار را می کنم. کسانی که در خانه بودند بیرون آمدن جز امیرالمومنین (ع) و او سوگند یاد کرده بود که از خانه خارج نشود و لباس از تن بیرون نکند تا قرآن را جمع کند. پس حضرت زهرا (س) جلوی در ایستاد و گفت: من نمی شناسم قومی که رفتاری بدتر از شما داشته باشند. جنازه پیامبر (ص) که روی زمین بود را رها کردید و رفتید درباره خلافت تصمیم گرفتید. از ما در این باره هیچ نظری نخواستید و حق ما را هم برنگرداندید. عمر نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا کسی که از بیعت تخلف کرده (یعنی امیرالمومنین) را نمی گیری؟ ابوبکر به قنفذ که غلام وی بود دستور داد تا برود و علی را بیاورد. او رفت پیش امیرالمومنین (ع) آمد و حضرت به او گفت چه می خواهی؟ گفت: خلیفه پیامبر (ص) تو را می خواند. امیرالمومنین (ع) فرمود: خیلی زود بر پیامبر (ص) دروغ بستید. پس برگشت و این مطلب را به ابوبکر گفت. ابوبکر خیلی گریه کرد. مجددا عمر به او گفت: او که تخلف از بیعت کرده را مهلت نده. ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد و پیش او برو و بگو خلیفه رسول الله (ص) تو را می خواند تا بیعت کنی. قنفذ آمد و پیام خودش را رساند. امیرالمومنین (ص) صدای خود را بلند کرد و فرمود: او ادعای چیزی را می کند که مال او نیست. قنفذ مجدد برگشت و پیام را رساند. دیگر عمر به ابوبکر چیزی نگفت و خودش با عده ای راه افتاد تا به خانه فاطمه (س) رسید و درب را زد. وقتی فاطمه (س) صدای آنها را شنید و با صدای بلند سخن گفت: ای پدر، ای رسول خدا، چه برخوردی بعد از تو از سوی ابن خطاب و ابن ابی قحافه بر ما وراد شد. وقتی این قوم صدا و گریه حضرت زهرا (س) را شنیدند برگشتند، ولی عمر با گروهی ایستاد، و علی (ع) را از خانه خارج کردند (این مطلب نشان می دهد که آنها بدون اجازه وارد خانه شدند زیرا حضرت زهرا (س) به آنها اجازه نداده بود).

3. این مطلب در «مسند فاطمه»[[3]](#footnote-3) از جلال الدین سیوطی آمده است.

4. در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،[[4]](#footnote-4)نیز به این حادثه اشاره شده است.

5. همچنین نقل شده که ابوبکر بعدها آرزو می کرد که ای کاش چند کار را نکرده بود که از جمله آنها نشکستن حرمت خانه فاطمه زهرا (س) بود.[[5]](#footnote-5)

اینها شواهدی بر این است که اصل قضیه هجوم بردن و حمله کردن و درب خانه را شکستن (که تفاصیل آن در منابع شیعه آمده است) نزد عالمان اهل سنت نیز پذیرفته شده است.

6. از نظر شیعه مسلم است که حضرت زهرا (س) در اثر شکستن درب و صدمه ای که بر ایشان از جهت جسمی و روحی وارد شده بود آسیب فراوانی دیدند و نهایتا به شهادت رسیده است. شهادت گاه در میدان جنگ است که قرآن با تعبیر «مقتول» از آن یاد می کند. و در کاربرد وسیع تر هر گونه رفتار و گفتاری که انجام شود و نتیجه آن این شود که فرد تحت فشار واقع شده و این امر عامل قتل او شود. اینکه گفته می شود حضرت زهرا (س) به شهادت رسیده اند منظور همین گونه است.

این دست رفتارهای ناگوار که در کتب تاریخی و روایی بیان شده خصوصا در باره کسی که در سوگ پیامبر (ص) داغ دار بود منجر به این حادثه دلخراش شد. آنان متاسفانه نه تنها دلجویی و استعانت نکردند بلکه با چنین رفتارهای بی رحمانه و هنجار شکنانه ایشان را مجروح و شهید کردند. شیخ الطائفه می فرماید: «و المشهور الذی لاخلاف فیه بین الشیعه ان عمر ضرب علی بطنها حتی اسقطت»: مطلب مشهوری که در میان شیعه خلافی در آن نیست (و اجماعی است حتی شیعه اسماعیلیه و زیدیه) که عمر ضربه بر حضرت صدیقه طاهره (س) وارد کرده و فرزند ایشان سقط شده است.[[6]](#footnote-6)

7. در اصول کافی، مرحوم کلینی (م 309 هـ) عبارتی که در نهج البلاغه، خطبه 202 هم آمده را نقل می کند: « لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ ... وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ»[[7]](#footnote-7): وقتی که فاطمه (س) از دنیا رفت، امیرالمومنین (ع) ایشان را پنهانی دفن کرد. (همین پنهانی دفن کردن خیلی معنا دارد که دیگران و دستگاه حکومت را از این قضیه با خبر نکرد). بعد برخواست و روی به قبر پیامبر (ص) کرده و فرمود: ای پیامبر، خبر خواهد داد دخترت به هم صدا شدن و اجتماع امت تو بر ظلم و ستم (هضم به معنای ظلم و ستم و شکست دادن و توهین و غصب است).

8. در روایت دیگری از امام کاظم (ع) نقل شده که فرمود: «عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ».[[8]](#footnote-8) البته این کلمه شهیده ممکن است به معنای شاهد باشد اما احتمال این را دارد که به معنای شهادت در راه خدا باشد.

9. ابن قولویه (م 367 هـ) در کامل الزیارات از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: « لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ص إِلَى السَّمَاءِ قِيلَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِيَنْظُرَ كَيْفَ صَبْرُكَ ... أَمَّا الثَّالِثَةُ فَمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْلِ أَمَّا أَخُوكَ عَلِيٌّ فَيَلْقَى مِنْ أُمَّتِكَ الشَّتْمَ وَ التَّعْنِيفَ وَ التَّوْبِيخَ وَ الْحِرْمَانَ وَ الْجَحْدَ [وَ الْجُهْدَ] وَ الظُّلْمَ وَ آخِرُ ذَلِكَ الْقَتْلُ فَقَالَ يَا رَبِّ قَبِلْتُ وَ رَضِيتُ وَ مِنْكَ التَّوْفِيقُ وَ الصَّبْرُ وَ أَمَّا ابْنَتُكَ فَتُظْلَمُ وَ تُحْرَمُ وَ يُؤْخَذُ حَقُّهَا غَصْباً الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا وَ تُضْرَبُ وَ هِيَ حَامِلٌ وَ يُدْخَلُ عَلَيْهَا وَ عَلَى حَرِيمِهَا وَ مَنْزِلِهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَ ذُلٌّ ثُمَّ لَا تَجِدُ مَانِعاً وَ تَطْرَحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ وَ تَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ»[[9]](#footnote-9) : وقتی پیامبر اکرم (ص) به معراج رفت به او گفته شد خداوند تو را در سه چیز امتحان می کند تا صبر تو را بیازماید.... سوم این است که اهل بیت تو بعد از تو به شهادت می رسند. برادرت علی از جانب امت تو، شتم و برخوردهای خشن و توهین آمیز و ظلم و انکار حق در مورد او صورت می گیرد و در نهایت کشته شدن را مشاهده خواهد کرد. و دخترت تو، مورد ظلم واقع شده و حقش غصب شده و به او ضربه زده می شود در حالی که او حامله است و فرزندی در شکم دارد. آنان بدون اذن وارد خانه او می شوند و نهایتا مرگ او به خاطر آن ضربه ای است که به او وارد می شود.

10. عیاشی (م 320 هـ) در تفسیر خود در دو جا به این مطلب پرداخته است: در جایی می گوید: «فضرب عمر الباب برجله فكسره و كان من سعف‌ ثم دخلوا فأخرجوا عليا ع ملببا»[[10]](#footnote-10): عمر به درب خانه فاطمه (س) زد و آن را شکست و آن درب از خرما بود. بعد داخل خانه شدند و علی (ع) را در حالی که گریبانش را گرفته بودند به مسجد بردند. (این در حالی است که طبق روایتی که از مستدرک حاکم آمده، عایشه می گوید: از مردان کسی نزد پیامبر (ص) محبوب تر از علی (ع) و از زنان زنی محبوب تر از فاطمه (س) نبود).

تا اینجا اصل وقوع قضیه از منابع اهل سنت و شیعه بیان شد. در مورد استبعاد و دو منشا آن انشاءالله در جلسه آینده بحث می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. تاریخ طبری، ج3، ص 198، حوادث سال یازدهم هجری [↑](#footnote-ref-1)
2. الامامه و السیاسه، ابن قطیبه دینوری (م 276 هـ)، ج1، ص 30 [↑](#footnote-ref-2)
3. مسند فاطمه، جلال الدین سیوطی، ص 75، ح 32 [↑](#footnote-ref-3)
4. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج2، ص 50 [↑](#footnote-ref-4)
5. تاریخ طبری، ج4، ص 53 ؛ مروج الذهب، ج2، ص 330 ؛ الامامه و السیاسه، ج1، ص 22 [↑](#footnote-ref-5)
6. تلخیص الشافی، ج3، ص 156 [↑](#footnote-ref-6)
7. اصول کافیف ج1، ص 458- 459 [↑](#footnote-ref-7)
8. اصول کافیف ج1، ص 458 [↑](#footnote-ref-8)
9. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 332 [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسیر عیاشی، ج2، ص 67 [↑](#footnote-ref-10)